

## تحلیل و بررسی ادله غیر لفظی ضرورت تشکیل حکومت دینی از منظر آیت الله مصطفی خمینی، با محوریت رساله «ولایت فقیه»

روح الله شاکری زواردهی<sup>۱</sup> - سهراب مقدمی شهیدانی<sup>۲</sup>

### چکیده

از جمله محورهای مهم در بحث «ولایت فقیه»، موضوع «ضرورت تشکیل حکومت توسط فقیهان» است که بر باورمندی به مسئله «ولایت سیاسی فقیه» مبتنی است. این موضوع، در «رساله ولایت فقیه» سید مصطفی خمینی انعکاس پر دامنه‌ای یافته است. در این نوشتار، با رویکردی توصیفی - تحلیلی، به بررسی ادله غیر لفظی ضرورت تشکیل «حکومت دینی» از دیدگاه ایشان پرداخته‌ایم. استنتاج از سیره معصومان علیهم‌السلام، مبانی دین‌شناسانه، اجماع مسلمین، اصل مصلحت، قاعده میسور و ترتب، اصل عدالت گستری؛ از جمله ادله مورد اتکای ایشان در اثبات ضرورت تشکیل حکومت دینی توسط ولی فقیه است. مشارالیه گذشته از استدلال‌های عقلی، در ضمن یک سلسله مباحث تحلیلی، از کارکردهای رسالت و نبوت و تحلیل ماهوی قوانین اسلامی سخن به میان آورده، حفظ جامعه دینی از هرج و مرج و همچنین حراست از مال، جان و نوامیس مسلمین، اجرای دستورات قضایی و اقتصادی شریعت را لازمه تشکیل حکومت دانسته و معتقد است از آن‌جا که رهبران الهی از انبیا و رسولان و ائمه هدا علیهم‌السلام همه بر چنین وظیفه‌ای برانگیخته شده‌اند؛ نمی‌توان در دوران غیبت امام معصوم علیه‌السلام، این تکلیف را ساقط شده و غیر ضروری تصور کرد. واژگان کلیدی: سید مصطفی خمینی، ولایت فقیه، حکومت دینی، ادله غیر لفظی، ضرورت تشکیل حکومت.

shaker.r@ut.ac.ir

iranemoaserqom@gmail.com

۱. استادیار گروه شیعه‌شناسی، پردیس فارابی دانشگاه تهران

۲. دانشجوی دکتری انقلاب اسلامی دانشگاه معارف اسلامی

یکی از مهم‌ترین اقدامات راهبردی تئوریک در عرصه مبارزه‌های انقلاب اسلامی، طرح مبسوط موضوع «ولایت فقیه» توسط امام خمینی علیه السلام است. رهبر کبیر انقلاب اسلامی، در بهمن ماه ۱۳۴۸ شمسی، در ضمن مباحث فقهی خود، به طور تفصیلی وارد موضوع «ولایت فقیه» شد. سلسله درس‌های ایشان، به همت برخی از شاگردان، ضبط، تدوین، تکثیر و در سطحی وسیع توزیع گردید. ضبط این دروس به امر شخص امام و برخلاف رویه معمول ایشان، انجام گرفت؛ که این رویکرد نشان از اهتمام ویژه امام نسبت به نشر محتوای دروس دارد. این دروس، ابتدا به صورت درس‌نامه‌های مجزا تکثیر و توزیع شد و بعداً به صورت یک کتاب مستقل و با عنوان «ولایت فقیه و حکومت اسلامی» منتشر و توزیع گردید؛ اگرچه برخی، در سال ۱۳۵۶، همین متن را بار دیگر با عنوان «نامه‌ای از امام موسوی کاشف الغطاء» منتشر ساختند (روحانی، ۱۳۹۲: ج ۲ ص ۷۳۰ و مقدمی شهیدانی، ۱۳۹۶: ص ۱۰۴).

انتشار درس‌نامه «ولایت فقیه»، میان مبارزان مسلمان تحریک پردامنه‌ای پدید آورد و برای نخستین بار، نسخه‌ای ایجابی برای نظام جایگزین ارائه کرد و از این منظر، آن را می‌توان نقطه عطف مبارزات نهضت امام برشمرد. در این مباحث، همزمان به براندازی حکومت پهلوی و تأسیس نظام جدید، پرداخته شده بود که این موضوع، تأسیس حکومت دینی با نظارت ولی فقیه را به عنوان «آرمان مبارزاتی» وارد ادبیات مبارزه می‌کرد.

اگرچه همزمان، برخی جریان‌های به ظاهر ملی - مذهبی، نه تنها تحریک خاصی در این زمینه نشان ندادند، بلکه در جهت سانسور مسئله حکومت اسلامی اقدام کردند (روحانی، ۱۳۹۲: ج ۲، ص ۷۳۵)؛ گروه‌های فراوانی به هواداری از حکومت اسلامی، به میدان آمدند و مسئله «حکومت دینی» در سال‌های آغازین دهه پنجاه به گفتمانی فراگیر در میان مبارزان و فعالان نهضت امام خمینی مبدل گشت و دستاوردهای فکری-مبارزاتی فراوان به دنبال داشت (همان: ج ۴، ص ۱۳۱-۴۵۳).

تأمل در خصوص حکومت دینی و لوازم آن، دارای سابقه‌ای تاریخی، به موازات نهضت اسلامی است و قانون اساسی جمهوری اسلامی ایران، یکی از نتایج و محصولات این قبیل تأملات تئوریک است. این است که برخلاف مدعاهای برخی از روشنفکران (یزدی، بی‌تا: ص ۲۰۴)، «جمهوری اسلامی» چیزی نیست که محصول القائات یک گروه، جریان، یا شخص

خاص آنهم در شش ماهه منتهی به پیروزی (دوران پاریس) باشد (نامدار، ۱۳۹۰: ص ۱۲۷-۱۴۲)؛ بلکه نتیجه فرایند فکری طولانی به موازات مبارزات مردمی است. در این میان، نقش بزرگانی، مانند آیات ربانی شیرازی، شهید مطهری، شهید بهشتی و مصباح یزدی در داخل ایران و نیز برخی شخصیت‌های ساکن در خارج از ایران، مانند آیات سید محمدباقر صدر و سید مصطفی خمینی را نباید و نمی‌تواند نادیده گرفت (مقدمی شهیدانی، ۱۳۹۶: ص ۷۹-۹۹). همزمان با طرح مسئله «ولایت فقیه» و «حکومت اسلامی» در سال ۴۸، نخبگان حوزوی و دانشگاهی، در مظان خطاب و دعوت عمومی رهبر کبیر انقلاب اسلامی، با موضوع تأمل در زمینه ابعاد فکری و اجرایی حکومت اسلامی قرار گرفتند. امام خمینی نخستین بار در ضمن سلسله درس‌های خویش، نسل حاضر و نسل آینده را به تفکر در مقوله «ولایت فقیه» دعوت کرد:

ما اصل موضوع را طرح کردیم و لازم است نسل حاضر و نسل آینده در اطراف آن بحث و فکر نمایند و راه به دست آوردن آن را پیدا کنند. سستی، سردی و یأس را از خود دور نمایند و ان شاء الله تعالی کیفیت تشکیل و سایر متفرعات آن را با مشورت و تبادل نظر به دست بیاورند (خمینی، ۱۳۷۸: ص ۱۱۴).

ایشان همچنین بعد از انتشار درس‌نامه‌های «ولایت فقیه»، این دعوت را بارها تکرار کرد تا مسئله «حکومت اسلامی» به یک جریان اجتماعی-فکری در محافل تخصصی و عمومی تبدیل گردد (خمینی، ۱۳۹۳: ج ۲، ص ۴۴۰؛ همان: ص ۴۵۲-۴۵۳ و همان: ج ۳، ص ۳۲۴-۳۲۸).

بعد از انتشار جزوه‌های ولایت فقیه و پس از دعوت امام از نخبگان برای تأمل در مقوله ابعاد حکومت دینی؛ موضوع تعیین نوع حکومت در محافل حوزوی مبارزاتی، به طور جدی مورد مباحثه و مذاقه علمی قرار گرفت و یکی از خروجی‌های این سلسله مباحث، نگارش رساله‌هایی در باب «ولایت فقیه» بوده است.

سیدمصطفی خمینی، از نخستین مجتهدانی است که به موازات مطرح شدن مسئله «ولایت فقیه» توسط امام خمینی علیه السلام به دعوت فراگیر امام پاسخ گفت و به بسط و تأمل در خصوص مسئله «حکومت و ولایت فقیهان» پرداخت. حاصل تأملات فکری ایشان، در برخی آثار وی مندرج است که از جمله می‌توان به رساله «الإسلام و الحکومه» (مدخل خمینی،



مصطفی، دانشنامه جهان اسلام) و مباحث «ولایت فقیه» ایشان در ضمن «کتاب البیع» اشاره کرد.

رساله «ولایت الفقیه»، عنوان مجموعه‌ای از مباحث سید مصطفی خمینی در زمینه «ولایت فقیه» است که در ضمن مباحث «کتاب البیع» ایشان آمده بود و بعداً از آثار و دست‌نوشته‌های ایشان استنساخ شده است. این رساله، نخستین بار در سال ۱۳۷۶، به زبان عربی و بالغ بر ۸۰ صفحه، در کتابی با عنوان «ثلاث رسائل»، توسط مؤسسه تنظیم و نشر آثار امام خمینی علیه السلام به چاپ رسید. همچنین این متن در کتاب «رسائل فی ولایت الفقیه» در سال ۱۳۸۲ به کوشش محمد کاظم رحمان‌ستایش توسط دفتر تبلیغات حوزه علمیه قم منتشر شده و البته به صورت مستقل نیز در نرم افزار جامع فقه اهل بیت علیهم السلام در دسترس قرار گرفته است.

با وجود این، جز در مواردی معدود (مزینانی، ۱۳۷۶ و برجی، ۱۳۸۵)، در آثار علمی مرتبط، از قبیل برخی موسوعه‌های سیاسی (جعفریان، ۱۳۸۴) و حتی بعضی مدخل‌های دانشنامه‌ای مربوط به زندگانی سیدمصطفی خمینی (صدر حاج سید جوادی، ۱۳۸۰: ج ۷، ص ۲۸۰ و دایرةالمعارف بزرگ اسلامی، ۱۳۹۴: ج ۲۲، ص ۷۵۸)؛ به این اثر ارجمند توجه درخوری صورت نگرفته و در برخی موارد، تنها به ذکر نام این اثر بسنده و در مواردی حتی از ذکر نام این اثر استنکاف شده است (مقدمی شهیدانی، ۱۳۹۶: ص ۲۷-۵۱ و مقدمی شهیدانی و ...، ۱۳۹۵: ص ۱۶۲-۱۷۱).

با بیان این پیشینه، نوشتار پیش‌رو ضرورت بیش‌تری می‌یابد و امید است در مطرح شدن مباحث فقه سیاسی سید مصطفی خمینی در محافل علمی حوزوی و دانشگاهی مؤثر افتد. رساله «ولایت فقیه»، یک «تمهید»، دو مقدمه، و نه «جهت» را شامل می‌گردد. عمده مباحث غیر لفظی مربوط به ضرورت تشکیل حکومت اسلامی و ولایت فقیه، در بخش مقدمات آمده است. سید مصطفی خمینی، در بخش‌های مقدماتی این رساله، گذشته از استدلال‌های عقلی، در ضمن یک سلسله مباحث تحلیلی، از کارکردهای رسالت و نبوت و تحلیل ماهوی قوانین اسلامی سخن به میان می‌آورد و به برخی شبهات در این باب پاسخ می‌گوید. آن‌گاه مؤلف، در «جهت اول»، در زمینه «دلیل لفظی در مسئله ولایت فقیه» سخن گفته و به بررسی و دسته‌بندی آیات و روایات مربوط پرداخته است. موضوع «جهت دوم»،

«اجماعات منقول و محصل در ولایت فقیه» است. «جهت سوم»، به موضوع «خراجات و مالیات اسلامی» و ارتباط آن با ضرورت تشکیل حکومت اسلامی اختصاص دارد. در «جهت چهارم»، «اقسام ولایت اعتباری و حیطة اختیارات فقیه» مورد بررسی قرار می‌گیرد. نویسنده در «جهت پنجم»، به «ارزیابی علمی روایات دال بر اختصاص بیعت و حکومت به ائمه علیهم‌السلام»، و به نقض و ابرام سندی و دلالتی روایات مربوط به ممنوعیت تشکیل حکومت دینی در عصر غیبت می‌پردازد. مؤلف در «جهت ششم»، «شرایط حاکم اسلامی» را بحث کرده و در «جهت هفتم»، به بحث از «امور مورد تردید در حیطة اختیارات فقیه» پرداخته است. «جهت هشتم»، به «شرایط تصدی زعامت» و «جهت نهم»، به «بررسی وقوع تراحم بین ولایت فقیه حاکم با ولایت سایر فقیهان» اختصاص یافته است.

از جمله محورهای مهم در بحث ولایت فقیه، موضوع امکان سنجی و ضرورت تشکیل حکومت توسط فقیهان است که بر باورمندی به مسئله «ولایت سیاسی فقیه» مبتنی است. موضوع مذکور، در رساله ولایت فقیه نیز انعکاس پرده‌مانه‌ای یافته است. در این نوشتار، با رویکردی توصیفی - تحلیلی و تطبیقی - به بررسی ادله غیرلفظی ضرورت تشکیل «حکومت دینی» در دیدگاه سید مصطفی خمینی پرداخته‌ایم.

مراد از «ادله غیرلفظی»، همه مواردی است که برای احتجاج در مسیر استنباط قابلیت دارد و راهنمای وصول به حقایق شرعی است. تعبیر «غیرلفظی» نیز سنخ دلیل را محدود می‌سازد و در مقابل «ادله لفظی»، اعم از آیات و روایات، به کار رفته و در این پژوهش به ادله عقلی و عقلایی (اعم از دلیل عقلی، عقلایی، اجماع و سیره) اطلاق می‌شود. در مقابل «ادله لفظی»، گاه از تعبیر «ادله لُبی» نیز استفاده می‌شود که مراد از آن، ادله‌ای است که از راه غیر لفظ، مکلف را به حکم شرعی می‌رساند. به بیان دیگر، به ادله‌ای که از سنخ لفظ نباشند؛ ولی مکلف را به حکم شرعی برساند، «ادله لُبی» اطلاق می‌شود، مانند اجماع، دلیل عقل و سیره (صدر، ۱۴۱۷: ج ۳، ص ۳۲۶).

در این نوشتار، «ضرورت»، به معنایی غیر از «ضرورت عقلی» است، بلکه «ضرورت»، به معنای مساوق با «وجوب» مصطلح در ادبیات فقهی منظور می‌باشد که البته این ضرورت، لزوماً به اثبات با ادله لفظی نیاز ندارد.



## روش‌شناختی بحث

در ارزیابی و تبیین اندیشه سیاسی، روش‌های مختلفی، از جمله روش تحلیل سیستمی، روش راهبردی، روش بحران، روش مفهومی و روش گفتمان به کار رفته است که ارزیابی تولیدات مبتنی بر این روش‌ها، ناکارآمدی و ناتوانی آن‌ها را در انعکاس همه جانبه اندیشه سیاسی مجتهدان شیعی، مانند امام خمینی، به اثبات می‌رساند و منشأ بسیاری از سوء فهم‌ها شده است (لکزایی، ۱۳۸۹: ص ۷۷).

برخی پژوهندگان معاصر، با اذعان به ناکارآمدی روش‌های رایج، «روش میان‌رشته‌ای» را پیشنهاد کرده‌اند. اندیشه پژوهی، عرصه‌ای است که طیف‌های مختلف مباحث ارزشی، هنجاری و... را شامل است و فهم جامع، روشمند، منسجم و مطلوب، در گرو توجه به تمام این ابعاد متنوع و بررسی مستقل هر محور با روش متناسب آن است. روش میان‌رشته‌ای، متکفل چنین رویکردی است که فلسفه سیاسی، عرفان سیاسی، کلام سیاسی، اخلاق سیاسی، فقه سیاسی، سیره سیاسی و تفسیر سیاسی؛ از جمله اهم محورهای آن است (همان، ص ۹۲). با توجه به ناکارآمدی سایر روش‌های تحلیلی، در این نوشتار از روش «میان‌رشته‌ای» بهره گرفته شده است.

## طرح مسئله

مسئله فقدان نص برای اثبات ولایت فقیه در امور سیاسی-اجتماعی در آثار متفکران اسلامی، مورد بحث و بررسی قرار گرفته است؛ اما سیدمصطفی خمینی، به دلیل بدیهی بودن موضوع ولایت فقیه، وجود دلیل خاص را غیرلازم برشمرده است:

شایسته نیست که مسئله حکومت، صرفاً یک مسئله نظری شمرده شود. به دلیل روشن بودن موضوع، در قرآن و روایات، صراحتاً دلیلی برای اثبات حکومت غیرمعصوم (فقه‌ها) نیامده، تا سند و دلالت آن مورد بحث و مناقشه قرار گیرد (خمینی، ۱۳۷۶: ص ۷).

اما برخی دیگر از بزرگان شیعه، بر این باورند که این قبیل ادله شرعیه قطعاً وجود داشته؛ اما - جز موارد معدود- به دست ما نرسیده‌اند. از جمله این فقها، می‌توان به آیت الله العظمی بروجردی اشاره کرد (بروجردی، ۱۴۱۶: ص ۷۵-۷۹).

سال‌ها پیش‌تر از مرحوم آیت الله بروجردی، آیت الله نائینی از مراجع عظام نجف نیز، در

کتاب مشهورش «تنبيه الأئمة»، به موضوع «نیابت فقها در عصر غیبت» و ضرورت «ولایت فقیه» پرداخته و آن را از «قطعیات مذهب تشیع» برشمرده است. اگرچه ایشان بیش از مسئله «ولایت» بر «امور حسبه» تکیه دارند؛ در عمل، اصل تکفل و ولایت فقیه را از بدیهیات مذهب می‌شمارد. سخن ایشان در پاسخ به برخی نویسندگان کم‌اطلاع یا مغرض که «ولایت عامه فقیهان» را به دلیل فقدان نصوص و ادله لفظیه متکثر، فاقد خاستگاه علمی و تاریخی دانسته‌اند؛ بسیار قابل توجه است. ایشان در کتاب معروف تنبیه الامه، چنین آورده است:

از جمله قطعیات مذهب ما - طائفه امامیه - این است که در این عصر غیبت - علی مغیبه السلام - آنچه از ولایات نوعیه را که عدم رضای شارع مقدس به اهمال آن، حتی در این زمینه هم، معلوم باشد، «وظائف حسبه» نامیده، نیابت فقه‌های عصر غیبت را در آن قدر متیقن و ثابت دانستیم؛ حتی با عدم ثبوت نیابت عامه در جمیع مناصب؛ و چون عدم رضای شارع مقدس به اختلال نظام و ذهاب بیضه اسلام و بلکه اهمیت وظائف راجعه به حفظ و نظم ممالک اسلامی از تمام امور حسبه از اوضح قطعیات است؛ لهذا ثبوت نیابت فقها و نواب عام عصر غیبت در اقامه وظایف مذکوره از قطعیات مذهب خواهد بود (غروی نائینی، ۱۴۲۴: ص ۷۵-۷۶).

اهمیت موضوع اعمال ولایت، تا بدان پایه است که از منظر برخی فقه‌های معاصر، غیر از بدیهی بودن «ولایت فقیه»، «ولایت عدول مؤمنین» نیز در «مواردی که تعطیلی یا ترک آن ممکن نیست»، امری «بلاخلاف»، «ضروری» و «بدیهی» است؛ اگرچه دلیل نقلی بر آن وجود نداشته باشد (مکارم شیرازی، ۱۴۲۵: ص ۵۵۳-۵۵۷).

عدم تکیه بر نصوص و ادله لفظی در مسئله «ولایت فقیه»، امری نیست که به امام خمینی علیه السلام یا فرزند ایشان، سید مصطفی خمینی اختصاص داشته باشد، بلکه آن گونه که اشاره شد، فقه‌های شیعه در موارد مختلف، با تکیه بر بداهت و ضرورت، بحث خود را پیش برده‌اند. بعد از پرداختن به عدم ضرورت تکیه بر ادله لفظی در اثبات ضرورت تشکیل حکومت دینی توسط فقیهان؛ به بازکاوی ادله غیرلفظی مسئله نوبت می‌رسد. گرچه در موارد متعددی از تعبیر بدیهی و ضروری بودن مسئله سخن به میان آمده است؛ این مقدار کفایت نمی‌کند و تبیین علل غیرلفظی، موجب تبدیل این مسئله بدیهی به مسئله نظری خواهد شد و فهم آن را برای منکران و مخالفان، آسان می‌سازد. متفکران شیعی، برای اثبات ولایت فقیه و ضرورت تشکیل حکومت، به دلیل‌های عقلی و

نقلی بسیاری استناد جسته‌اند؛ اما رویکرد غالب سید مصطفی خمینی در این زمینه، آن است که به ادله عقلی اصالت می‌دهد و دلیل‌های نقلی را به عنوان تأیید ذکر می‌کند (مزینانی، ۱۳۷۶: ص ۱۰۳).

مطالعه دیدگاه فقها در زمینه ضرورت تشکیل حکومت دینی، بر اثبات «پیوند دین و حکومت» و پاسخ به شبهات مربوط به «جدایی دین از حکومت» متوقف است. لذا سیدمصطفی خمینی نیز مانند بسیاری از قائلان به «ولایت فقیه»، برای جدایی ناپذیری دین از حکومت، ادله‌ای ذکر کرده است که از آن جمله‌اند:

۱. سیره پیامبر گرامی اسلام ﷺ در تشکیل حکومت؛
  ۲. تعیین تکلیف رهبری و حکومت در روزهای نخستین بعثت؛
  ۳. جامعیت اسلام و آمیختگی آن با سیاست و حکومت؛
  ۴. تلازم ضمانت اجرای مبانی دینی با تشکیل نظام و حکومت؛
  ۵. مخالفت و درگیری مستمر امامان معصوم علیهم‌السلام با حکومت‌های ستم پیشه؛
  ۶. تحذیر آیات و روایات در باب همکاری با ستمگران و طواغیت (همان، ص ۹۹).
- در این نوشتار، با مفروض گرفتن «پیوند دین و حکومت»، به برخی ادله غیرلفظی تشکیل حکومت دینی، خواهیم پرداخت:

#### ۱. تحلیل فلسفه بعثت و سیره سیاسی انبیای الهی علیهم‌السلام

یکی از منابع اثبات ولایت فقیه در عصر غیبت، تکیه بر سیره معصومین علیهم‌السلام است که در آن، فعل معصوم علیهم‌السلام به عنوان منبع استنباط - به موازات قول او - مورد نظر فقیه قرار می‌گیرد. در نگاه سید مصطفی خمینی نیز، تحلیل عقلانی از فلسفه بعثت انبیا و قرار گرفتن حکومت دینی در امتداد آن، از محورهای مورد تأکید است. وی با اشاره به حیطة وظایف پیامبران علیهم‌السلام، تشکیل حکومت را یکی از وظایف ایشان بر می‌شمارد و با اذعان به تأکید ویژه اسلام بر امور اخروی (خمینی، ۱۳۷۶: ص ۴)، استدلال برخی را مبنی بر «کافی پنداشتن طبیعت و غرایز موجود در مردم برای اصلاح زندگی بشری، با اتکا به طبع اجتماعی انسان»، و «عدم احتیاج به پیامبری که عهده دار قوانین سیاسی باشد»، نادرست می‌شمارد (همان، ص ۳). وی با نقد رویکرد برخی متفکران که دلیل ورود پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم را به عرصه رهبری سیاسی و تشکیل حکومت، «ترویج اسلام و معرفی آن در جامعه آن زمان و رساندن پیام اسلام به



گوش دیگران تا روز قیامت» و «پیشگیری از اندراس اسلام بعد از رحلت پیامبر»، بر می‌شمارند (همان، ص ۴-۵)؛ نتیجه چنین نگره‌ای را «توقیتی بودن دخالت در امر رهبری و عدم قابلیت امتداد آن در دوران بعد از پیامبر ﷺ» می‌شمارد. وی با التفات به این اشکال، در ضمن تبیین ماهیت، ساختار و کارکردهای فرازمانی و فرامکانی «قوانین اسلام»؛ به این نکته تصریح دارد که توجه مضاعف اسلام به آخرت، به معنای آن نیست که «پیامبر خاتم ﷺ» قابلیت رهبری جامعه بشری در امور دنیوی (نظیر تشکیل حکومت و تأسیس سازمان‌های نظامی و شهری) را نداشته و یا این که ایشان مأمور به این کار نبوده‌اند» (همان، ص ۴).

به دیگر سخن، پیامبر اکرم ﷺ از نظر روش هدایت، اصطلاحاً نه عیسوی است و نه موسوی؛ پس نمی‌توان توجه یک جانبه به امور دنیوی یا مسائل معنوی را به پیامبر اسلام ﷺ نسبت داد؛ چه این که باور برخی مبنی بر کفایت گزینه‌های انسانی، برای اصلاح امور اجتماعی، با توجه به اجتماع‌گرایی ذاتی انسان، امری نادرست است و نمی‌توان با تمسک به چنان محمل‌هایی، خود را از پیامبری که عهده‌دار قوانین سیاسی باشد، بی‌نیاز دانست (همان، ص ۳).

با وجود این، از نظر سیدمصطفی خمینی، محال است که مسلمان واقعی «پیامبران الهی را تنها طبیب جان (عهده‌دار امور معنوی) و پادشاهان و امیران را، متولیان انحصاری اداره امور دنیوی بداند، که عهده دار برقراری نظم شهر و اجتماع هستند» (همان، ص ۴).

از منظر ایشان، تعیین رهبر جامعه اسلامی، یکی از وظایف بدیهی رسول خاتم ﷺ و بلکه «از اصول و ریشه‌های رسالت» اوست. لذا نمی‌توان تصور کرد که «دین آن حضرت، بدون جانشین و رهبر در اماکن و شهرها و زمان‌های مختلف و نه در یک دوره، بلکه در تمام دوره‌ها، بدون رهبر باشد» این است که مشارالیه، با تکیه بر استفهام انکاری، مدعی می‌شود که به دلیل احتمال «اهمال و هرج و مرج»، به «دلیل لفظی» ای که در آن، فرمان به تشکیل حکومت، به یکی از شیوه‌های حکومتی عصر حاضر، «نیازی وجود ندارد، بلکه برای «جلوگیری از فساد در شهرها و بین مردم»، پیامبر وظیفه دارد «تا یک وظیفه کلی برای مسلمین و رهبران و بزرگان تعیین کند» (همان، ص ۶).

ایشان بعد از تبیین جایگاه و نقش تشکیل حکومت (در جهت حفظ دیانت در زمان فقدان نبی ﷺ)، این مسئله را به ضرورت عقلاییه ارجاع می‌دهد و برای اثبات مدعای



خویش به طرح چند پرسش اساسی می‌پردازد: «آیا انسان عاقلی در عالم یافت می‌شود که حکم به بر عهده نگرفتن بکند؟ آیا عقل سلیم و یک ذهن منطقی و مستقیم، این راه را انتخاب می‌کند؟ و احتمال نمی‌دهد که خدا چنین مأموریتی به پیامبر داده باشد؟» (همان، ص ۶).

با اشاره به آن که «ارسال رسل و انزال کتب از لطف کریمانه الاهی سرچشمه می‌گیرد، عدم امتداد این لطف الاهی، بعید است» و لذا تشکیل حکومت به عنوان اجرای وظیفه بعد از رسالت پیامبر ﷺ از امور ضروری است:

تعیین وظیفه مسلمین در امر رهبری توسط پیامبر از اصول رسالت بزرگ پیامبر و از شاخه‌های این شجره طیبه است؛ همان‌طور که بر خداوند متعال فرستادن پیامبران و نازل کردن کتاب آسمانی واجب است، بر عهده گرفتن امور جامعه بشری در امر دین و دنیا بعد از قطع شدن وحی تا روز ابد و قیامت هم بر خداوند متعال واجب است (همان).

مؤلف در رویکردی کاملاً عقلانی، از طریق تحلیل علت نبوت انبیا، به اثبات ضرورت تشکیل حکومت اسلامی پرداخته و «اثبات شأن حاکمیتی برای جانشینان عام» را امری ضروری و بدیهی برمی‌شمارد و این مسئله را به «فلسفه بعثت انبیا» و «اقتضای قاعده لطف الاهی» باز می‌گرداند. وی در تحلیل ویژه خود، به نکته‌ای راهبردی اشاره می‌کند و بر این باور است که «اثبات حکومت کلی برای غیر پیامبر و یا کسی که در مسیر پیامبر است»؛ مسئله‌ای نظری و ناپیدا نیست که نیاز باشد در قرآن و روایات از آن سخن به میان بیاید:

پس به جان خود سوگند، بعد از تحقیق عمیق پیرامون علت بعثت انبیا و پیامبران و سر لطف خداوند بر مردم، شایسته نیست، مسئله ضرورت تشکیل حکومت دینی، یک مسئله نظری صرف شمرده شود و به دلیل وضوح مسئله، در قرآن و روایات به اثبات حکومت کلی برای غیر پیامبر و یا کسی که در مسیر پیامبر است؛ اشاره نشده است. تا همیشه یک بار به سند و یک بار به دلالت آن اشکال شود (همان، ص ۷).

نویسنده پس از اقامه تقریر خود از فلسفه بعثت و نسبت آن با لزوم تعیین رهبری و ضرورت تشکیل حکومت دینی، در نهایت چنین نتیجه می‌گیرد: که «لزوم تعیین رهبر بر پیامبر اعظم ﷺ، از واضحات و بدیهیات است» (همان، ص ۸۷).

ایشان «نصب رهبر و رئیس و سیاست مدار بین مردم» را «از اقتضانات خاتمیت

پیامبر ﷺ) برای حفظ بلاد از فساد، برمی‌شمارد و معتقد است:

اگر خاتمیت پیامبر چنین اقتضایی نداشته باشد و رهبری نصب نشود، هر آینه بشر نیاز به یک پیامبر دیگری دارد تا عهده دار امور زندگی دنیوی و آخرتی آنان بر اساس شرایط زندگی در زمان‌های آینده باشد (همان، ص ۸).

سیدمصطفی خمینی، در اثبات ضرورت حکومت دینی، با تحلیل فلسفه بعثت و سیره سیاسی انبیای الهی، تشکیل حکومت دینی را امری ضروری و بدیهی می‌شمارد. این شیوه استنتاج کلان‌نگر، پیشینه تاریخی آرمان تشکیل حکومت دینی را به عنوان اصلی بدیهی در حرکت انبیا و اولیای الهی مطرح می‌سازد و در پاسخ به اشکالات آن دسته از مخالفان تشکیل حکومت که با استدلال دینی و خصوصاً استدلال به سیره اولیای دین، در صدد اثبات عدم ضرورت تشکیل حکومت یا اثبات فرعی بودن این امر هستند؛ بسیار کارآمد خواهد بود. حد اقل، در رویکردی جدلی و از باب جدال احسن، نزاع را در سطح مناقشه بر مصادیق تقلیل می‌دهد و مخالفان را در موضع ضعف قرار خواهد داد.

## ۲. ادله مبتنی بر مبانی دین‌شناسانه

بخشی از ادله سید مصطفی خمینی به مبانی «دین‌پژوهانه» و تحلیل وی؛ بر حقیقت و فلسفه دین مبتنی است. او با تکیه بر فرازمانی و فرامکانی بودن آموزه‌های دین مبین، با تکیه بر حضور اجتماعی ۲۵۰ ساله و محدود معصومان، این تصور را که «دین پیامبر خاتم ﷺ در تمام دوره‌ها و در همه سرزمین‌ها و زمان‌های مختلف، بدون جانشین و رهبر باشد»؛ غیرقابل پذیرش می‌شمارد؛ چه این که «برای برپایی دین اسلام، خون‌های افراد بافضیلت ریخته شده و حرمت بزرگان هتک شده است» (همان، ص ۶ و ۷).

از نگاه وی، کارکرد دین به امور اخروی منحصر نیست، بلکه:

دین سیاست بلندمرتبه‌ای است که عهده‌دار تمام جهات سعادت -در امور جزئی، کلی، دنیوی و اخروی- است. به همین جهت، اسلام در بردارنده همه مسائل روحی، مادی، فردی و اجتماعی است؛ بر خلاف قوانین برآمده از سایر ادیان و مکاتب، که قانون‌های اساسی آن‌ها در عین این که قاصر از احکام فردی و روحی‌اند؛ حتی در امور دنیایی بشر هم ناقص هستند (همان، ص ۵).

به باور ایشان، از آن‌جا که اسلام عهده‌دار سعادت بشر در همه شئون و امور زندگی بشر

است؛ قوانین اسلامی به مراحل و جایگاه‌های گوناگون و جهات مختلف فردی و جمعی و اجتماعی پرداخته، و هیچ موضوع کوچک و بزرگی در زندگی بشر وجود ندارد که اسلام بدان نپرداخته باشد (همان).

لازمه چنین دیدگاهی آن است که محقق ساختن همه جانبه دین اسلام، بر ورود آن به عرصه‌های سیاسی-اجتماعی (دنیوی) مبتنی است و تشکیل حکومت، از اولین اقتضائات سیاست‌ورزی دین‌مدارانه است.

با وجود این، چه بسا این سوال مطرح گردد که از چه رو این مسئله ضروری، در تاریخ اسلام و از سوی برخی از فقهای امامیه مورد اهتمام و توجه قرار نگرفته یا بدان تصریح نشده است! در پاسخ به این اشکال تقدیری، «اختلاف سطح فهم و ادراک مردم و فقها»، دلیل فقدان چنین اهمتامی شمرده شده است:

چه بسا یک فقیه جامع علوم قرآن باشد؛ ولی حقیقت اسلام را درک نکرده باشد و چه بسا کسی که از اجتهاد در مسائل شرعی چیزی نمی‌داند؛ ولیکن خداوند متعال قلب و عقل او را روشن و باز کرده است و لذا لزوم این حکومت در ادیان را درک می‌کند (همان، ص ۹).

وی در تبیین ضرورت تشکیل حکومت دینی که برای برخی از عوام الناس (البته با دو شرط فطانت و معنویت) قابل درک است، به «تشریفاتی شدن دین، در صورت عدم اهتمام به حکومت» می‌پردازد:

اگر حکومت نباشد، دیانت مغفول واقع می‌شود و از امور تشریفاتی می‌گردد؛ کما این که در میان روحانیون مسیحی این چنین شده و این نیست، مگر ایجاد خلل و فاصله بین دین و دنیا انداختن (همان، ص ۹).

با تفتن به «ضرورت احکام اجتماعی-سیاسی اسلام»، برای پیشگیری از هرج و مرج، مسئله فرازمانی و فرامکانی بودن این اصل، مطرح شده و از ضرورت استدامه عمل به این اصل تا «پایان عمر دنیا و دین» سخن به میان آمده است: «این امر به پیامبر ﷺ و ولی یا غیر از این دو نفر تا پایان و نهایت عمر و مهلت دین و دنیا است» (خمینی، ۱۳۸۵: ص ۱۱۳).

از جمله برون‌دادهای دین‌پژوهانه ایشان در اثبات ضرورت تشکیل حکومت دینی، توجه به احکام اجتماعی اسلام (از قبیل احکام قضایی و اقتصادی) است که در نگاه او، تحقق این امور

بدون تشکیل حکومت، امری قریب به محال است. از جمله مواردی که در تبیین ضرورت تشکیل حکومت دینی مطرح شده، رابطه ساماندهی به زکوات و خراجات اسلامی و مسئله حکومت است: «خراجات و زکوات و خمس و... اسلامی، تنها در صورت زعامت فقیه و سلطنت فقیه است که امکان رسیدن به دست نیازمندان دارد». وی ضمن اشاره به دیدگاه امام خمینی در این خصوص که «اسلام دین سیاست و حکومت است و ضرورتاً به آن نیاز است و انکارش به منسوخیت اسلام می‌انجامد» (خمینی، ۱۴۲۱: ج ۲، ص ۴۵۹-۴۹۹)؛ به تبیین این نظریه می‌پردازد.

از دیدگاه ایشان، نمی‌توان تصور کرد که وضع قوانین مالی در اسلام (خمس، زکات، مالیات و خراج بر زمین‌های مختلف و...)، تنها برای رفع نیازمندی‌های فقرای جامعه اسلامی باشد و اساساً این امر به وضع این حجم از قوانین نیاز ندارد. از این رو:

احکام و ضوابط اقتصادی در اسلام به ناچار باید منجر به تشکیل حکومت شود... و هر کس در این مطلب تفکر و دقت کند، روشن می‌شود که این قوانین مختلف جز برای تشکیل حکومت نیست (همان، ص ۵۰).

وی آن‌گاه به پیروی از امام خمینی رحمته‌الله به تحلیل رابطه احکام اقتصادی اسلام با مسئله تشکیل حکومت می‌پردازد و چنین نتیجه می‌گیرد که با دقت نظر فقیهانه در خصوص این مسئله:

اجرای این سنخ از احکام و قوانین شرعی، به طور صحیح، جز با تشکیل حکومتی با اختیارات کامل و کافی برای اخذ این اموال و مصرف کردن آن‌ها، ممکن نیست. چنین حکومتی به دو صورت ممکن است تشکیل شود: یا حکومت به دست غیرفقه‌ها است و حاکمان در کارهای‌شان به فقها رجوع می‌کنند و در مسائل حکومتی، نظر فقها را اخذ و اجرا می‌کنند که این فرض صحیح نیست و منجر به ضعف حکومت در نزد مردم می‌شود. در صورتی که حکومت مرکزی باید قوی باشد. یا حکومت به دست خود فقها باشد و این صحیح است. پس کسی که برای دفع فساد از بلاد، حکومت را به دست می‌گیرد، خودش باید از فقهای عادل باشد تا اشکال پیشین و سایر اشکالات پیش نیاید (خمینی، ۱۳۷۶: ص ۵۱).

رابطه دوسویه اجرای احکام قضایی با تشکیل حکومت دینی نیز، مورد توجه جدی مؤلف شهید است. وی به رابطه تلازمی میان «اجرای حدود الهی» و «قضاوت بر مبانی احکام الهی»



با «تشکیل حکومت دینی» پرداخته و معتقد است، در صورتی که امت اسلامی برای حل اختلافات به مراجعه به قضات مکلف است و چنانچه اختلافات خاص به حاکمان برگردد، وظیفه دارد به فقهای عدول مراجعه کند که در این صورت، بازهم نیاز به تشکیل حکومت، امری روشن است؛ چرا که اگر فرض شود در هر شهری روزانه هزار نفر به فقها رجوع کنند و بر فرض که قبول قضاوت بین متخاصمان بر آن فقها واجب باشد، معقول نیست اداره منظم این مراجعات؛ مگر به تشکیل حکومت دینی:

عند ذلک تجب ذلک؛ لتوقف أداء الوظيفة عليه بالضرورة: اداى وظیفه شرعیه (قضاوت بین الناس) ممکن نیست، مگر به راه اندازی حکومت (همان، ص ۳۴).

اعتقاد به ایده جدایی دین از سیاست، یا متوقف دانستن تشکیل حکومت به عصر حضور معصومان علیهم السلام، و به طور کلی توصیه به رهبانیت و زندگی گریزی و شانه خالی کردن از مسئولیت‌های اجتماعی؛ در بسیاری از موارد، ناشی از تأثیرپذیری از آموزه‌های سایر ادیان، خصوصاً تأثیرپذیری از آموزه‌های مسیحیت است؛ چنان که در آثار برخی دیگر از متفکران معاصر، نظیر شهید مطهری به این معنا اشاره شده است (مطهری، ۱۳۹۶: ج ۲، ص ۲۴۱-۲۴۲ و ۴۸۸).

سیدمصطفی خمینی، با التفات به چنین القائاتی، پس از بررسی تطبیقی و مقایسه ماهوی دین اسلام با سایر ادیان الهی (به طور خاص یهودیت و مسیحیت) چنین استنتاج می‌کند که «در حقیقت، اسلام عهده‌دار همه مصالح و مفاسد (دنیوی و اخروی)، در حد اعتدال است» (همان، ص ۵).

از جمله امتیازات دیدگاه فقهی ایشان، بیان برخی مسائل راهبردی در ساحت تحقق حکومت اسلامی و حیطة ولایت فقیه حاکم است. در نگاه وی، کسی که رهبری نظام اسلامی و حکومت اسلامی را برعهده دارد، موظف است آنچه - از قدرتهای نظامی و سلاح‌های نظامی که در دنیای معاصر نقش تعیین کننده دارد؛ برای حکومت اسلام آماده کند. اشاره به بمب هسته‌ای و شبکه‌های نیروی هوایی، از جمله مسائلی است که در کلام ایشان بدان تصریح شده است:

فإذا كان الامر كما تقرر، فلا بد من الناظم السائس المدبر المشكل للدولة، حتى

یتمکن من الاستعدادات الیومیة، بإيجاد الشبكات المختلفة والمراكز للقبلة الذریة والمطارات للسیر فی الافاق [وغيرها]، فإن کل ذلك إذا كان مما یتوقف علیه الواجب، یکون واجبا شرعا أو عقلا، علی الخلاف فی مقدمة الواجب (همان، ص ۴۱).

از آن جا که حفظ کیان اسلام و مسلمین واجب است، وقتی که این قبیل امور، مقدمه واجب باشد، خودش عقلاً و شرعاً وجوب پیدا می کند (سیفی مازندرانی، ۱۳۹۶: ص ۱۹۰-۱۹۱). نوع نگاه به ماهیت دین و کیفیت اقامه مبانی و آموزه های آن در سطح اجتماعات بشری؛ موجب می شود که برخی فقهای شیعه، از جمله شهید سیدمصطفی خمینی، تشکیل حکومت دینی را از امور ضروری برشمارند که نه تنها اجرای برخی امور دینی، بلکه احیای اصل دین بر آن متوقف است. به نظر می رسد، ریشه اختلاف نظر در حدود ولایت سیاسی و اجتماعی فقیهان و نیز میزان حضور اجتماعی دین بر نوع نگاه به ماهیت دین مبتنی است. فهم همه جانبه دین نیز بر کاربست حداکثری همه رشته های معارف دینی متوقف است و چه بسا فقیهی به واسطه عدم تسلط به برخی علوم اسلامی، قدرت فهم همه جانبه دین را نداشته باشد و شمولیت و کارکرد دین در عرصه اجتماعی را به سطح دانشی خویش در یک رشته (خصوصاً فقه فردی مصطلح) تقلیل دهد.

### ۳. اصل مصلحت

عنصر «مصلحت»، از مسائل مورد اهتمام فقهای شیعی است که کاربست آن به «منطقه الفراغ» منحصر نبوده، در جای جای فقه سربان و جریان یافته است. در سال های اخیر و پس از تجربه استقرار نظام سیاسی دینی، پژوهش های تفصیلی قابل قبولی در این مورد سامان یافته است (ر.ک: علیدوست، ۱۳۹۵).

حفظ نظام اجتماعی، حراست از آبرو، جان و مال مسلمین، از بالاترین مصالح نوعیه است که درجه مطلوب آن در گرو تشکیل حکومت صالحان است که به ارشاد عقل، قابل درک است.

در نظام اجرایی اسلام اساساً برخی از احکام و واجبات شرعی «برای مدیریت و سیاست اداری شهرها و حفظ اموال و آبروی مردم وضع و جعل شده اند و حتماً و قطعاً باید اجرا شوند... طبق آنچه استظهار می شود، اجرای این دسته از احکام و

واجبات، واجب و لازم بوده و در اجرای آن، مراعات حالت خاص و یا شخص خاص نمی‌شود (خمینی، ۱۳۷۶: ص ۱۳).

طبق دیدگاه سیدمصطفی خمینی، جعل احکام شرعی مورد نظر، برای «فرار از هرج و مرج و اختلال نظام» است و در حقیقت شارع مقدس، در جعل این احکام، «مصلح نوعیه» را لحاظ کرده و از این رو، واگذاری اجرای این احکام به همه مردم، مستلزم هرج و مرج و اختلال نظام است؛ لذا مراعات و اجرای این اصل، به تعیین مجری و منفذ نیاز دارد.

نویسنده از «تأسیس حکومت دینی» به عنوان مصداق «معروف دینی و خیر کثیر» یاد می‌کند و با اشاره به موضوع «معروف» و «خیر» از منظر دین (به عنوان واجب دینی)، مسئله حکومت را از جمله معروفاتی بر می‌شمارد که علت وجود آن، پیشگیری از «هرج و مرج و جلوگیری از اختلال نظام در آبرو و اموال و جان مردم» است و تصریح می‌کند که «مطلوبیت چنین اموری برای همه افراد دارای عقل سلیم و فهم سالم و عاری از شبهه، ضروری و قطعی، و عقلاً واضح است» (همان، ص ۱۱).

به باور ایشان، غفلت از تحقق مسئله‌ای، با این درجه از اهمیت، غیرقابل پذیرش و برخلاف مصالح مسلمین بوده، در مقام تزامم، هیچ امری نمی‌تواند به مقابله با آن برخیزد یا مجوزی برای ترک چنین مصلحتی تلقی گردد. وی از «سامان دادن نظم اجتماعی» به عنوان «یک کمال مطلوب عقلانی» یاد می‌کند و «ابراز افتخار کارگزاران سیاسی (در همه دوره‌ها و همه مکان‌ها) به توفیق در این امر» را از جمله دلایل اهمیت و جایگاه خطیر این مسئله برمی‌شمارد و این امور را پایه و اساس وصول به مقصود در عالم دنیا معرفی می‌کند. لذا ایشان «حفظ سیاست مدیریت شهرها و نظم شهرها و دفع فساد از جامعه بشری»، را اصلی ثابت تعبیر می‌کند که هم‌زمان مورد توجه و اهتمام پیامبران الهی و سایر حکومت‌گران بشری است (همان، ص ۱۲).

باور به وجود رابطه‌ای تلازمی میان «ایجاد نظم در شهرها و کشورها» با «وجود نظم در خلقت و هستی»؛ پلی میان عالم تکوین و تشریح است که در منظومه فکری سیدمصطفی خمینی، محوریت یافته است. از دیدگاه وی، امر تکوینی و تشریحی خداوند در مقیاس و ساختار، واحد هستند و این مطلب با برهان و وجدان قابل مشاهده و فهم است. به واقع همان‌طور که خداوند متعال برای مصلحت نظام هستی، قضایای شخصی و فردی را ملحوظ



نمی‌داند و مصلحت افراد و اشخاص را در ازای مصلحت جمع و جماعت فدا می‌کند؛ این روال در ساختار نظام اعتباری نیز وجود دارد و عیناً همین اصل مراعات شده است. لذا می‌توان گفت در ساحت تشریح نیز مصالح اجتماعی حفظ و لحاظ شده و در عین حال، منافع فردی بندگان در آن مصالح کلان، فانی شده است. ایشان بدان منظور که برداشتش به فهمی ذوقی و استحسانی تنزل داده نشود، تصریح می‌کند که مطلب مورد نظر وی «از باب قیاس و یا انس ذهن با استحسان و ذوق نیست؛ کما این که بر صاحب خرده خردی مشخص است، فضلا از فرد عاقل» (همان، ص ۱۲-۱۳).

عنصر «مصلحت»، در منظومه فقهی و فکری این محقق، از جایگاه مهمی برخوردار است؛ چنان که وی نه تنها در مرحله اثبات ضرورت تشکیل حکومت دینی به این اصل تمسک می‌کند؛ بلکه در مرحله اعمال ولایت نیز مراعات مصالح عامه و تقدم آن بر مصالح شخصی را از اصول بدیهی برمی‌شمارد.

به باور ایشان، بخش قابل توجهی از احکام کلیه الهی، بر مدار مصالح اجتماعی و سیاسی جعل شده است: «کثیر من الأحكام الکلیة الإلهیة، لیست مصالحها إلا اجتماعیة و سیاسیة، من غیر کون فرد منها خاصا مشتملا علی مصلحة» (خمینی، ۱۴۱۸: ج ۳، ص ۳۳۷). از جمله اشکالاتی که برخی در مورد حکومت فقه‌های عدول و ولایت سیاسی ایشان مطرح می‌کنند؛ وقوع هرج و مرج و تصمیمات سلیقه‌ای و شخصی است که طبعاً مصداقی از اختلال نظام و برخلاف مصالح نوعیه است. وی با اشاره به این اشکال، به ضابطه‌مندی «ولایت فقیه» اشاره می‌کند و چنین می‌گوید:

ولایتی که برای فقیه ثابت می‌شود، ولایت هرج و مرج نیست؛ کما این که چنین ولایتی حتی برای معصومین علیهم‌السلام و برای هیچ یک از انبیا و رسولان الهی هم قابل اثبات نیست. ولایت فقها تابع مصالح عمومی و شخصی است (همان، ص ۵۳).

سیدمصطفی خمینی، احتیاج امت به سیاست و ریاست و زعامت را از ضروریاتی می‌داند که غفلت از آن موجب اضمحلال و محو امت خواهد شد و طبعاً مصلحتی بالاتر از حفظ امت از فروپاشی و نابودی وجود ندارد. لذا به باور وی، برای اثبات ضرورت تشکیل حکومت دینی به روایات خاصه و ادله لفظیه نیازمند نخواهیم بود:

احتیاج الأمة ألی السياسة و الرئاسة، و النظم و الناظم، و أن کلّ أمة لایکون



صاحب الزعیم الکبیر البصیر یضمحلّ و یحو بالضرورة ممّا لاشبهة فیہ، و لا نحتاج إلى الروایة فلو استشكل فی هذه الاخبار كما هو قابل لذلك، و لکنّه لا یورث الخلل فی أساس البحث و ما هو الدلیل الوحید الفرید المتین البین عند اهله و منطقہ (همان، ص ۴۴).

در مجموع، محقق شهید تشکیل حکومت را عامل حفظ نظام اجتماعی از اختلال و اضمحلال می‌داند و همچون بسیاری از متفکران اسلامی، پیشگیری از هرج و مرج اجتماعی را از بالاترین مصالح نوعیه برمی‌شمارد. لذا وی اثبات وجوب تدارک چنین مصلحتی را نیازمند دلیل خارجی (لفظی) نمی‌داند.

#### ۴. قاعده میسور و ترتب

از جمله ادله عقلی مورد استناد در اثبات ولایت فقیه، «وحدت ساختار تشریحی و تکوینی» است. در صورت تسلط ظالمان بر امور اجتماعی، برخی امور اجتماعی در ذیل اراده تشریحی قرار می‌گیرد. «لذا اگر در اراده تشریحی، امکان برانگیختن و بعث فقهای عادل به تشکیل نظام صحیح باشد تا در تحت مدیریت این حکومت، نوامیس بشر حفظ شود؛ این مطلوب است» (خمینی، ۱۳۷۶: ص ۱۵)؛ اما در صورتی که به هر دلیل «این اراده تشریحی حاصل نشد، چاره‌ای نیست جز این که حکام دیگر عهده‌دار این امر شوند و حاکمان فی الجمله و در برخی موارد برپا کننده عدل در جامعه هستند (همان)؛ در این بخش، ایشان به قاعده «میسور» اشاره می‌کند و در فرض عدم دخالت فقهای عدول در امر تأسیس حکومت، تلاش دیگران به «قدر مقدور»، را امری ضروری معرفی می‌کند، چه این که «میسور با معسور ساقط نمی‌شود» (همان).

از منظر ایشان، صورت مطلوب آن است که «فقهای عدول، برای بر عهده گرفتن این معروف مذکور که وجودش لازم و ضروری است؛ اقدام کنند و «به حفظ مرزها و ... و جان و خون و آبرو و مال» بپردازند. اما در صورتی که به هر دلیل، فقهای عدول به تأسیس نظام عادلانه اقدام نکنند، این معروف، نباید متروک باقی بماند (همان، ص ۱۴) و به «انبعاث سلاطین و حاکمان غیرفقیه» نوبت می‌رسد (همان، ص ۱۵).

البته در این صورت نیز در جهت اراده تشریحیه خداوند برای سامان دادن به امور اجتماعی مردم، اقداماتی خواهد شد؛ اما چنانچه «حکام دیگر عهده‌دار نظم امور اجتماعی شوند، موجب

معذوریت فقیهان عادل از ایجاد حکومت اسلامی در جامعه نخواهد بود». دلیل این مسئله نیز به «توانمندی نسبی فقهای عدول در تحقق آن واجب و معروف دینی (تشکیل حکومت)» بر می‌گردد. گذشته از صلاحیت و توانمندی نسبی فقها، آنان «برگزیده و انتخاب شده برای این موضوع هستند» (همان، ص ۱۶) و لذا بایسته نیست که از زیر بار این مسئولیت شانه خالی کنند.

فایده استفاده از اصل مورد استناد، تجویز و صحه گذاردن بر «مراجعه به حاکمان فاسق و جائز به نحو ترتب» و در صورت استنکاف فقهای عدول از پذیرش مسئولیت در تشکیل حکومت دینی است و در این فرض، «عدم رجوع به حاکمان فاسق»، موجب «اختلال نظام و ایجاد فساد در جامعه» خواهد شد. امام خمینی نیز در سال ۱۳۲۳ ش در کتاب ارجمند «کشف اسرار» متعرض این مسئله شده است. ایشان ابتدا تصریح می‌کند که «حکومت و ولایت در این زمان با فقها است...» (خمینی، ۱۳۲۳؛ ص ۲۳۴)؛ اما در ادامه با لحاظ اقتضائات و شرایط و مصالح، «پیشگیری از هرج و مرج و اختلال نظام» و «عدم امکان تشکیل حکومت دینی» را دلیل «سکوت مجتهدین در مقابل حکومت جور» بر می‌شمارد و چنین می‌نویسد:

مجتهدین هیچ‌وقت با نظام مملکت و با استقلال ممالک اسلامی مخالفت نکردند. فرضاً که این قوانین را برخلاف دستورات خدایی بدانند و حکومت را جائزانه تشخیص دهند، باز مخالفت با آن نکرده و نمی‌کنند؛ زیرا که این نظام پوسیده را باز بهتر می‌داند از نبودنش و لهذا حدود ولایت و حکومت را که تعیین می‌کنند، بیش‌تر از چند امر نیست. از این جهت فتوا و قضاوت، دخالت در حفظ مال صغیر و قاصر و در بین آن‌ها هیچ اسمی از حکومت نیست و ابدأً از سلطنت اسمی نمی‌برند، با آن‌که جز سلطنت خدایی همه سلطنت‌ها بر خلاف مصلحت مردم و جور است و جز قانون خدایی، همه قوانین باطل و بی‌هوده است، ولی آن‌ها همین بی‌هوده را هم تا نظام بهتری نشود، تأسیس کرد، محترم می‌شمارند و لغو نمی‌کنند (همان، ص ۲۳۵).

سید مصطفی خمینی، به رغم تجویز تصدی حاکمان فاسق در صورت استنکاف فقهای عدول، این امر را موجب تبرئه آنان از دست اندازی به حکومتی که حق خداوند است، نمی‌داند و چنین می‌نویسد:

جواز و صحت عهده‌دار شدن امور توسط ظالمان، به نحو ترتب، موجب معذوریت آن‌ها در این موضوع نمی‌شود... پس همان‌طور که اگر فقیه در تشکیل حکومت



کوتاهی کند، معذور نیست؛ حاکمان ظالم هم در عهده‌دار شدن این مناصب غیر معذور هستند (خمینی، ۱۳۷۶: ص ۱۶).

### ۵. اجماع فریقین و سیره مسلمین

«اجماع» از جمله ادله لویه (غیرلفظی) مورد توجه فقها در استنباط اجتهادی است؛ اگرچه در تعریف، منشأ، حیطة کاربست و انشعاب‌های آن، میان صاحب‌نظران، اختلاف دیدگاه وجود دارد. برخی اجماع را به «اتفاق مسلمین بر مسئله‌ای از مسائل دینی» تعریف کرده‌اند (ساعدی، ۱۳۸۴: ص ۱۵۳).

به نظر می‌رسد با همه اختلاف دیدگاه‌های موجود در مسئله اجماع، در صورت اثبات اجماع فریقین بر مسئله‌ای، می‌توان آن را از ضروریات دینی و یا لااقل از مسائل «بلاخلاف» برشمرد که در این صورت، خدشه در چنین مسئله‌ای آسان نخواهد بود. «سیره مسلمین» نیز از جمله ادله‌ای است که در آثار فقها از اعتبار شایانی برخوردار است و بنا به برخی مبانی، سیره نیز به نوعی به اجماع باز می‌گردد. از دیدگاه سیدمصطفی خمینی، اجماع و سیره مسلمین، به عنوان ادله اثبات اصل ضرورت تشکیل حکومت دینی، مورد توجه قرار گرفته است.

ایشان با اشاره به تاریخ صدر اسلام و اختلاف مسلمین در مسئله جانشینی پیامبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ، به این نکته توجه می‌دهد که هر دو طایفه سنی و شیعه در اصل تشکیل حکومت اسلامی اتفاق نظر داشته و تنها بر سر شکل حکومت (که به صورت جمهوری باشد یا با محوریت شخص واحد) اختلاف نظر داشته‌اند:

اگر چه مسلمانان در این موضوع بعد از ایشان اختلاف کردند؛ ولی همه آن‌ها بر نیاز اسلام و مسلمین به تشکیل حکومت، اتفاق نظر دارند؛ ولی اهل سنت معتقدند که حکومت، جمهوری و به رأی و قانون است، و وابسته به فرد و شخص نیست؛ ولی مذهب تشیع که یاری شده از جانب خداوند است، معتقد است که پیامبر بلند مرتبه صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ با تعیین امیر بی‌مثال، علی بن ابی‌طالب، به عنوان رهبر، کمال و تکمیل شدن دین را بیان و اظهار کرد و این، از خصایص و نظر شخصی پیامبر نبود، بلکه حکم خداوند متعال و اظهار و بیان آنچه خداوند متعال تعیین و نصب کرده بود، می‌باشد که این‌که در سایر موضوعات هم پیامبر حکم خداوند را بیان می‌کند (خمینی، ۱۳۷۶: ص ۸).

نویسنده تلاش کرده است که نشان دهد به رغم اختلاف نظر اساسی فریقین در مسئله جانشینی پیامبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ، مسلمین بر اصل تشکیل حکومت دینی اجماع و اتفاق نظر داشته‌اند و این مسئله، به «اجماع مرکب» یا اصل «بلاخلاف» قابل اثبات است و در نتیجه، موضوع تشکیل حکومت دینی به عنوان یکی از ضروریات اسلام، قابل اثبات خواهد بود.

#### ۶. توقف امتثال اغراض شارع مقدس بر تشکیل حکومت

سید مصطفی خمینی، با اتکا به مقوله «عدالت» که آرمان همه انبیای الهی بوده است، «حاکمیت عدول فقها» را از جمله لوازم و اقتضائات ضروری برپایی عدل الهی برمی‌شمارد. توجه به «اصل حفظ نظام از اختلال و هرج و مرج»، «لزوم وجود شخصی به عنوان متکفل و عهده‌دار امور سیاسی و مدیریتی شهرها» را نتیجه خواهد داد. وی در ضمن تبیین ضرورت «عدالت ورزی» برای حکومت بر بشر، به الزامات «عدل الهی» و «ارسال انبیای عدول» و «نزول کتاب‌های آسمانی مشتمل بر احکام عادلانه» اشاره می‌کند و از این داده‌ها، ضرورت «حاکمیت الهی» در «حکومت الهی» را نتیجه می‌گیرد:

خدای خالق آسمان و زمین، عالم و عادل است و از این‌رو، افراد عالم و عادل، مانند پیامبران - را برای بشر مبعوث می‌کند و کتاب‌هایی متضمن احکام عادلانه در میان مردم نازل می‌کند و [نیز] عالمان عادل چون اولیا به عنوان حاکمان خاص و فقها به عنوان حاکمان عام - بر مردم می‌گمارد. این مسئله براساس ادله لفظی است که تفصیل و اثباتش [در ادامه آن] خواهد آمد (خمینی، ۱۳۷۶: ص ۱۳).

توجه به ملازمه بین اطلاع از غرض مولا (تشکیل حکومت دینی) و تبعیت از آن، حد وسط استدلال مؤلف شهید قرار گرفته و «وجوب اقدام به تشکیل حکومت توسط فقها» و «وجوب تمهید مقدمات تشکیل حکومت دینی بر سایرین» از آن استنتاج شده است:

پس همانا اطلاع بر غرض مولا و مطلوب مولا، موجب تبعیت می‌شود. پس وقتی به مقتضای ادله لیبی و غیرلفظی، حکومت و خلافت به گروهی خاص واگذار شده است... بر آن‌ها لازم و واجب است که به این امر مطلوب اقدام کنند و دیگران هم اقدام به مقدمات آن کنند؛ چرا که تشکیل حکومت، مطلوب خداوند متعال است و امر معروفی است که وجود آن در بین مردم واجب است. اگرچه مکلف مستقیم و بدون واسطه این تکلیف، فقیهان هستند؛ ولی بر سایر مردم واجب است تا کارها را

به نحوی ساماندهی کنند که فقیه متمکن بر تشکیل حکومت شود؛ به خاطر آن غرض و هدفی که با تشکیل حکومت حاصل می‌شود (همان، ص ۱۸-۱۹).

به باور سیدمصطفی خمینی، تشکیل حکومت که مستلزم حفظ نظام بین امت است، وظیفه‌ای است که تصدی آن برای غیرفقه‌ها جایز نیست؛ زیرا موجب متهم شدن مذهب به انحراف و ابتدال خواهد شد (همان، ص ۶۶).

ایشان با نگاهی کلان به مجموعه اوامر شارع مقدس، پرداختن به اموری از قبیل مسائل مالی، امور سیاسی، جزائی و دفاعی را از جمله وظایف اولیه و بدیهی فقه‌ها برمی‌شمارد که اجرای آن‌ها به وجود حکومت و ریاست منوط و وابسته است (همان، ص ۷۳).

ایشان با تکیه بر میراث فقهی موجود، به تعداد معتناهی از وظایف فقیهان در عصر غیبت اشاره می‌کند، از جمله گماردن والیان برای شهرها، اداره بیت المال، تشکیل و مجهز کردن ارتش برای جهاد و پاسداری از مرزها، اداره کارگزاران حکومتی، نصب قضات، نظارت بر بازار، اقامه حدود و تعزیرات، ضرب سکه، اجبار محتکر به فروش کالا، قیمت‌گذاری بر اجناس، تعیین رؤیت ماه، اصلاح راه‌ها، ساختن بیمارستان‌ها، امر به معروف و نهی از منکر، دفاع از حدود و نفوس و اعراض و اموال مردم.

این محقق با تذکر برخی اختیارات و وظایف فقه‌ها، در نهایت چنین نتیجه می‌گیرد:

حل همه گرفتاری‌های فردی و اجتماعی و تشکیل کابینه و وزارتخانه‌های مورد نیاز برای اداره مملکت، از اختیارات حاکم اسلامی و ولی فقیه است (همان، ص ۸۰).

شهید سید مصطفی خمینی، با التفات به برخی الگوهای حکومتی شبه‌دینی (نظیر صفویه و قاجاریه) قرار گرفتن غیرفقه‌ها بر مصدر حکومت و هرگونه بدیل برای حکومت دینی را ناصحیح می‌شمارد و در مقام استدلال بر ضرورت قرارگرفتن فقیهان بر مصدر حکومت، به این نکته توجه می‌دهد که نیاز به مراجعه مکرر حاکم غیرفقیه به فقه‌ها و تقلید در مسائل سیاسی، سبب ضعف حکومت مرکزی می‌گردد که این امر برخلاف سلوک خردمندانه است:

«در صورتی که حکومت در دست غیرفقه‌ها باشد؛ ولی حاکمان در کارهای‌شان به فقه‌ها رجوع می‌کنند و آن‌ها را در مسائل خود دخیل می‌کنند؛ این فرض در نزد ما صحیح نیست؛ چرا که به ضعف حکومت در نزد مردم منجر می‌شود؛ حال آن که حکومت مرکزی باید قوی باشد» (همان، ص ۵۱).

## نتیجه‌گیری

از مجموعه ادله مورد استفاده سیدمصطفی خمینی می‌توان چنین نتیجه گرفت که تشکیل حکومت از ضروریات عقلی و عقلانی است که اثبات آن به ادله لفظی مصرح نیازمند نیست. لذا ایشان بعد از نقل و بررسی تفصیلی ادله روایی مربوط به ولایت فقیه، به این معنا تصریح می‌کند.

به باور سیدمصطفی خمینی، حفظ جامعه دینی از هرج و مرج و اختلال نظام اجتماعی و همچنین حراست از مال، جان و نوامیس مسلمین؛ اجرای دستورات قضایی و اقتصادی شریعت، تشکیل حکومت را اقتضا می‌کند. از آن‌جا که راهبران الهی از انبیا و رسولان و ائمه هدا علیهم‌السلام همه بر چنین وظیفه‌ای برانگیخته شده‌اند، نمی‌توان در دوران غیبت امام معصوم علیه‌السلام، این تکلیف را ساقط شده و غیرضروری تصور کرد. لذا بنا به ضرورت و با توجه به توقف اجرای بسیاری از امور اجتماعی دین (مانند قضاوت و خراجات اسلامی) بر تشکیل حکومت؛ این تکلیف (تشکیل حکومت) در عصر غیبت امام معصوم، بر دوش فقهای عدول گذاشته شده است. فقیهان، نه تنها می‌بایست بر این امر اهتمام ورزند، بلکه تحصیل مقدمات این امر مهم نیز بر آن‌ها و سایر مسلمین لازم است.

سیدمصطفی خمینی، با نگاهی کلان و اجتهادی به ماهیت دین و پیشینه تاریخی ادیان الهی، تلاش برای تشکیل حکومت الهی و دینی را آرمان همگانی اولیای دین می‌بیند و در مرتبه‌ای دیگر، ضمن بررسی مقایسه‌ای احکام اسلام با آموزه‌های برخی ادیان تحریف شده؛ چنین استنباط می‌کند که منظومه و مجموعه احکام شریعت اسلامی (احکام اقتصادی، جزایی، عبادی و...) جز به تشکیل حکومت، تحقق‌پذیر نخواهد بود و اغراض شارع مقدس، جز با ایجاد حکومت دینی، امثال نمی‌شود. توجه وی به مراتب تحقیقی حکومت دینی و ولایت فقیه (واجب شمردن تحصیل مقدمات لازم، از جمله سلاح هسته‌ای) نشان می‌دهد که وی به موضوع حکومت دینی صرفاً نگاهی علمی و انتزاعی نداشته، بلکه با دیدگاهی ناظر به ساحت تحقق و عینیت خارجی حکومت اسلامی، به طرح این مسئله پرداخته است.

در شکل‌گیری تحلیل محقق شهید، از مجموعه علوم اسلامی (از فلسفه تا کلام، سیره و تاریخ و حدیث و...) استفاده شده و او در تولید نظریه فقهی-سیاسی خود از روش اجتهادی استفاده کرده است؛ فهم عمیق نظریه وی نیز بر کاربست همین روش علمی مبتنی است.



## منابع

۱. برجی، یعقوبعلی (۱۳۸۵). *ولایت فقیه در اندیشه فقیهان؛ شهید مصطفی خمینی و ولایت فقیه*، تهران، سازمان مطالعه و تدوین کتب علوم انسانی دانشگاه‌ها (سمت).
۲. بروجردی، سید حسین طباطبایی (۱۴۱۶ق). *البدر الزاهر فی صلاة الجمعة والمسافر*، قم، دفتر معظم‌له.
۳. جعفریان، رسول (۱۳۸۴). *رسائل سیاسی - اسلامی دوره پهلوی*، تهران، مرکز اسناد انقلاب اسلامی.
۴. حداد عادل، غلامعلی و ... (۱۳۹۰). *دانشنامه جهان اسلام*، تهران، بنیاد دایرةالمعارف اسلامی.
۵. خمینی، روح‌الله (۱۳۷۸). *ولایت فقیه (حکومت اسلامی)*، تهران، مؤسسه تنظیم و نشر آثار امام خمینی علیه السلام.
۶. \_\_\_\_\_ (۱۴۲۱ق). *البیع*، تهران، مؤسسه تنظیم و نشر آثار امام خمینی علیه السلام.
۷. \_\_\_\_\_ (۱۳۶۳ق). *کشف الاسرار*، تهران، چاپخانه اسلامی.
۸. خمینی، سیدمصطفی (۱۳۸۵ق). *ثلاث رسائل*، بی‌جا، مؤسسه تنظیم و نشر آثار الامام.
۹. \_\_\_\_\_ (۱۴۱۸ق). *تحریرات فی الأصول*، قم، بی‌نا.
۱۰. روحانی، سید حمید (۱۳۹۰). *نهضت امام خمینی، دفتر دوم و چهارم*، تهران، پژوهشگاه فرهنگ و اندیشه اسلامی.
۱۱. ساعدی، جعفر (تابستان ۱۳۸۴). *اجماع در اندیشه شیعی، فقه اهل بیت*، شماره ۴۲، ص ۱۵۰-۱۹۹.
۱۲. سیفی مازندرانی، علی اکبر (پاییز ۱۳۹۶). *ویژه‌نامه چهلمین سالگرد شهادت آیت‌الله سیدمصطفی خمینی*، فصلنامه تخصصی پانزده خرداد، شماره ۵۳، صص ۱۹۹-۱۸۸.
۱۳. صدر حاج سید جوادی، احمد و ... (۱۳۸۰). *دایرةالمعارف تشیع*، تهران، نشر شهید سعید مجیبی.
۱۴. صدر، سیدمحمدباقر (۱۴۱۷ق). *بحوث فی علم الاصول*، مقرر: سید محمودهاشمی شاهرودی، قم، مؤسسه دائرة معارف الفقه الاسلامی.
۱۵. علیدوست، ابوالقاسم (۱۴۱۶ق). *فقه و مصلحت*، قم، سازمان انتشارات پژوهشگاه فرهنگ و اندیشه اسلامی.
۱۶. غروی نائینی، میرزا حسین (۱۴۲۴ق). *تنبيه الأمة و تنزيه الملة*، قم، انتشارات دفتر تبلیغات اسلامی حوزه علمیه قم.
۱۷. لکزایی، نجف (پاییز ۱۳۸۹). *روش شناسی اندیشه سیاسی امام خمینی علیه السلام*، رهیافت‌های سیاسی و بین‌المللی، شماره ۲۳، ص ۷۷-۹۹.



۱۸. مؤسسه تنظیم و نشر آثار امام خمینی (۱۳۹۳). *صحیفه امام*، تهران، مؤسسه تنظیم و نشر آثار امام خمینی رحمته
۱۹. مزینانی، محمدصادق (پاییز ۱۳۷۶). *دیدگاه‌های شهید مصطفی خمینی درباره ولایت و حکومت اسلامی*، مجله حضور، شماره ۲۱، ص ۹۶-۱۲۵.
۲۰. مقدمی شهیدانی، سهراب (۱۳۹۶). *نخستین پیش‌نویس قانون اساسی جمهوری اسلامی*، تهران، بنیاد تاریخ‌پژوهی و دانشنامه انقلاب اسلامی.
۲۱. مقدمی شهیدانی، سهراب (پاییز ۱۳۹۶). *خوانش انتقادی بازتاب زندگانی و زمانه آیت الله سید مصطفی خمینی در دو دایرةالمعارف مشهور ایرانی*، فصلنامه تخصصی پانزده خرداد، شماره ۵۳، ص ۲۷-۵۱.
۲۲. مقدمی شهیدانی، سهراب و عبداللهی چیرانی، میثم (۱۳۹۵). *نقدی بر مدخل خمینی روح الله در دایرةالمعارف بزرگ اسلامی*، تهران، بنیاد تاریخ‌پژوهی و دانشنامه انقلاب اسلامی.
۲۳. مکارم شیرازی، ناصر (۱۴۲۵ق). *أنوار الفقاهة - کتاب البیع*، قم، انتشارات مدرسه الإمام علی بن ابی طالب علیه السلام.
۲۴. موسوی بجنوردی، محمد کاظم و ... (۱۳۹۴). *دایرةالمعارف بزرگ اسلامی*، تهران، مرکز دایرةالمعارف بزرگ اسلامی.
۲۵. نامدار، مظهر (بهار ۱۳۹۰). «*درس گفتارهای ولایت فقیه در سال ۴۸ و سند قانون اساسی جمهوری اسلامی ایران در سال ۵۴*»، فصلنامه پانزده خرداد، شماره ۲۷، صص ۱۲۷-۱۴۲.
۲۶. یزدی، ابراهیم (بی تا). *شصت سال صبوری و شکوری (خاطرات)*، (۱۱۸ روز در نوفل لوشاتو)، نشر الکترونیکی (پایگاه رسمی نهضت آزادی).